

دیباچہ خسروانی

گزیده تاریخ بیہقی

به کوشش
دکتر محمد جعفر یاحقی
دکتر مهدی سیدی

۱۳۹۲

سرشناسه:	بیهقی، محمدبن حسین، ۳۸۵-۴۷۰ ق.
عنوان و نام پدیدآور:	دیبای خسروانی: گزیده تاریخ بیهقی / گزینش و گزارش از محمد جعفر
مشخصات نشر:	یاحقی، مهدی سیدی
مشخصات ظاهری:	تهران: جامی، ۱۳۸۱.
شابک:	۲۷۲ ص.
وضعیت فهرست نویسی:	۸-۵۳-۵۶۲۰-۹۶۴-۹۷۸
موضوع:	ایران -- تاریخ -- غزنویان -- قرن ۵.
شناسه افزوده:	یاحقی، محمد جعفر، ۱۳۲۶
شناسه افزوده:	سیدی، مهدی، ۱۳۳۳
رده بندی کنگره:	۱۳۸۱ ۱۸۴ ۲۰۹ ت ۹ ب / DSRV۹۱
رده بندی دیویی:	۹۵۵/۰۵۱
شماره کتابشناسی ملی:	۸۱-۱۵۵۲۶



خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری شماره ۵۲
 تلفن: ۰۲۲۳۰۰۶۶۴
www.Jamipub.com info@jamipub.com

دیبای خسروانی

گزینش و گزارش از:

دکتر محمد جعفر یاحقی

دکتر مهدی سیدی

چاپ یازدهم: ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۲۰۰ جلد

چاپ: فراین

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۸-۵۳-۵۶۲۰-۹۶۴-۹۷۸
ISBN: 978 - 964 - 5620 - 53 - 8

من که بوالفضلم اگر در این دنیای فریبنده
مردم خوار چندانی بمانم که کارنامه این
خاندان برانم و روزگار همایون این پادشاه
- که سالهای بسیار بز یاد - چون آن جا رسم
بهره از نبشتن بردارم و این دیبای
خسروانی که پیش گرفته ام به نامش زربفت
گردانم.

تاریخ بیهقی، صفحه ۴۹۷

فهرست مطالب

۵۰	فصل ۳- روزگار جوانی مسعود	۷	دیباچه ویرایش دوم
۵۰	۱. قصه خیشخانه	۹	با خوانندگان این دیبای خسروانی
۵۳	۲. مسعود و محمود		دیباچه
۵۷	فصل ۴- مرگ محمود و...	۱۱	دمی با بوالفضل بیهقی
۵۷	۱. نامه عمه حرّه ختلی به مسعود	۱۳	زمان و عرصه تاریخ بیهقی
۵۸	۲. نامه حشم تگین آباد	۱۶	بیهقی تاریخ یا حماسه؟
۵۹	۳. امیرعلی قریب و بونصر مشکان	۲۱	نگاهی به وجوه ادبی تاریخ بیهقی
۶۲	۴. کار گروهی سره شد	۲۸	یادداشت‌های دیباچه
			متن گزیده تاریخ بیهقی
۶۶	فصل ۵- فصل انتقام	۳۱	فصل ۱- چگونه سرآمد به نیک‌اختری
۶۶	۱. از خطاهای رفته	۳۲	۱. پایمردی خرد
۶۷	۲. شوکت سالار غازی	۳۲	۲. عزنویان
۶۸	۳. حکایت فضل سهل با حسین بن مُصعب	۳۴	۳. سبکتگین و آهویچه
۶۹	۴. مأمون و امام رضا(ع)	۳۴	۴. سبب دعوت سامانیان از غزنویان
۷۱	۵. میمندی و خلعت وزارت	۳۶	۵. از روزگار غلامی سبکتگین
۷۲	۶. بوبکر حصیری و پسرش	۳۷	۶. پایان و آغازی دیگر
۷۸	۷. حکایت افشین و بودلف	۳۹	
۸۴	فصل ۶- حسنگ بر مرکب چوبین	۴۲	فصل ۲- روزگار امیری محمود
۸۴	۱. در هرات	۴۲	۱. وزیر برغشی و بوالقاسم قواد
۸۵	۲. و عاقبت کار آدمی مرگ است	۴۴	۲. باب خوارزم
۹۵	۳. قصه جعفر برمکی	۴۸	۳. حکایت طغرل و امیر یوسف

۱۵۹	۵. وارستگی بولانیان	۹۷	فصل ۷- فروگیریها
۱۶۱	۶. دو زاهد	۹۷	۱. فروگرفتن آریارق
		۱۰۴	۲. فروگرفتن امیر یوسف
۱۶۵	فصل ۱۳- بارگاه بی نور		
۱۶۵	۱. وصف تخت نو ساخته مسعود	۱۰۹	فصل ۸- در غزنه و باز هم توطئه
۱۶۷	۲. شکست شباشی از سلجوقیان در سرخس	۱۰۹	۱. سیل غزنین
۱۶۹	۳. ورود سلاجقه به نیشابور	۱۱۱	۲. بوسهل و آلتون تاش
	فصل ۱۴- و باقی تاریخ چون خواهد	۱۱۸	فصل ۹- چند حادثه مهم
۱۷۴	گذشت!	۱۱۸	۱. اکنون کار به شمشیر رسید
۱۷۴	۱. جنگ مسعود با سلجوقیان در سرخس	۱۲۵	۲. نالانی و گذشته شدن میمندی
۱۷۸	۲. بدا قوما که ماییم	۱۲۹	۳. وزارت احمد عبدالصمد
۱۸۰	۳. چه روشن رأی مردی بود بونصر		
۱۸۲	۴. و باقی تاریخ چون خواهد گذشت!	۱۳۲	فصل ۱۰- جشن و عشرت
		۱۳۲	۱. گل افشانی در ری
۱۸۷	فصل ۱۵- از مرو تا مرو	۱۳۳	۲. عطسه امیر محمود
۱۸۷	۱. و چنین قحط به نیشابور یاد نداشتند	۱۳۵	۳. و چنان سده‌ای بود!
۱۸۹	۲. از نیشابور به سرخس	۱۳۶	۴. هدیه‌های سوری و...
۱۹۰	۳. نبرد آخر در دندانقان مرو	۱۳۹	۵. هدایای علی بن عیسی
۱۹۳	۴. از مرو تا مرو		
		۱۴۳	فصل ۱۱- آغاز پریشانی
۱۹۵	فصل ۱۶- در آغوش مرگ	۱۴۳	۱. گذشته شدن بوقی پاسبان
۱۹۵	۱. آخرین فروگیریها	۱۴۵	۲. بیداد در آمل
۱۹۸	۲. و امیر بیست و هفت ساتگین بخورد!		۳. ورود ترکمانان سلجوقی
۱۹۹	۳. در تدارک عزیمت به هند و سفر مرگ	۱۴۶	به دشت خاوران
۲۰۵	توضیح و گزارش	۱۵۱	فصل ۱۲- ولایت‌گیری ترکمانان
۲۵۹	فهرست راهنمای توضیحات و تعلیقات	۱۵۱	۱. جنگ نسا
۲۶۸	منابع مقدمه و تعلیقات	۱۵۵	۲. پرخاش بونصر مشکان به امیر مسعود
		۱۵۷	۳. جشن مهرگان
		۱۵۸	۴. و هیچ نماند از غرقه شدن

دیباچه ویرایش دوم

چیزی از انتشار چاپ نخست دیبای خسروانی نگذشته بود که ضرورت تجدیدنظر در آن برای گزینشگران پیش آمد، اما به دلایل گوناگون این مهم تا چاپ پنجم به تعویق افتاد. این نیاز که ابتدا به سبب وجود پاره‌ای نادرستیهای چاپی و برخی استدراکها و دیدگاه‌های تازه برایمان حاصل شده بود، بعدها با نقد و نظرهای دلسوزانه تنی چند از دوستان و سروران دانشور که از سر مهر کتاب را با دقت در مطالعه گرفته و یادداشتها و نقد و نظرهای خود را دوستانه برای ما فرستاده بودند جدی‌تر شد، به ویژه که ناشر هم با توجه به حال و روز متون مشابه و حوصله دانشجویان و فزونی قیمت کتاب، ضرورت تقلیل حجم آن را مرتب خاطر نشان می‌کرد.

ویرایش جدید این دیبای خسروانی که اکنون به دست شما رسیده در واقع پاسخی است به همه آن نیازها که البته هر کدام به تنهایی برای ضرورت تجدیدنظر و حروفچینی دوباره کتاب کفایت می‌کرد.

برای تقلیل حجم کتاب و اعمال موارد اصلاح و تجدیدنظر بار دیگر همه متن کتاب را با دقت مرور کردیم و بخشهایی را که به تسلسل موضوع و جامعیت کتاب لطمه چندانی نمی‌زد یا با متون آموزشی مناسب کمتری داشت حذف کردیم. برای تجدید سامان یادداشتها و توضیحات هر بخش، گذشته از حاشیه‌نویسی‌هایی که هر یک از گزینشگران بر نسخه خود کرده بودیم، یادداشتها و پیشنهادهای دوستان فاضل و صاحب‌نظرمان: استاد محمد قهرمان، شاعر و محقق آزاده؛ روانشاد احمد احمدی بیرجندی و دانشور گرامی آقای علیرضا باغبان که از سر لطف مرحمت فرموده بودند پیش رویمان بود. بدین وسیله برای روان ابدی شادرون احمدی آرامش جاودانی و برای آن دو عزیز دیگر ضمن سپاس فراوان سربلندی و کامکاری آرزو داریم.

اینک خرسندیم از این که ویرایش جدید کتاب که در حجم کمتری به دست دانشجویان و عموم خوانندگان عزیز می‌رسد نسبت به گزیده پیشین این امتیاز را دارد که بسیاری از ابهامها و

اجمالهای آن نیز مرتفع شده است.

از دوست گرامی و صاحب ذوقمان، آقای محسن بابایی نیز سپاسگزاریم که ضمن ارائه مشورت برای بخشهای حذف شده، بی‌یاری و صرف وقت فراوان ایشان سامان دوباره یادداشتها و موارد گزارش کتاب به این پاکیزگی میسر نبود.

یا حقی - سیدی

تابستان ۱۳۸۰

با خوانندگان این دیبای خسروانی

این کتاب عمده‌ای برای استفاده دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی (کارشناسی و کارشناسی ارشد) که تاریخ بیهقی جزو برنامه درسی آنهاست فراهم آمده است؛ با این حال بنا را طوری گذاشته‌ایم که هم دانشجویان تاریخ بتوانند از آن فایده بگیرند و هم برای عموم خوانندگان و علاقه‌مندان به ادب و تاریخ، که حوصله و مجال خواندن تمام کتاب تاریخ بیهقی را ندارند، سودمند باشد.

گزیده‌های چندی که تاکنون از تاریخ بیهقی فراهم آمده عموماً صبغه ادبی داشته و در آنها کمتر به جنبه‌های تاریخی کتاب عنایت شده است؛ در حالی که کتاب بیهقی آگاهی‌های ارزنده‌ای از تاریخ سیاسی و اجتماعی عصر غزنویان را دربردارد که جای آن در دیگر کتابها خالی است و هرگز نمی‌توان از آن همه غافل ماند؛ حقیقتاً لطف کار بیهقی در تلفیق تاریخ و ادب است، در نتیجه کوشش ما بر این بوده است که در کتاب حاضر این روح ادبی - تاریخی، چنان‌که هست برجای بماند.

در این گزیده، متن تاریخ بیهقی تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض، چاپ دانشگاه فردوسی مشهد (چ دوم، ۱۳۵۶) که منقح‌ترین و کاملترین متن بیهقی است، مبنای کار بوده است؛ کما این‌که در شرح و توضیح موارد مبهم کتاب هم از زیرنویسها و تعلیقات سودمند دکتر فیاض بهره برده‌ایم. در مواردی اندک، که در متن کتاب ابهامی بوده است، برای رفع ابهام حدس صائب مرحوم فیاض را از پاورقی به متن منتقل کرده‌ایم. اگر جایی به پیشنهاد مصحح برای روشن شدن مطلب، کلمه یا حرفی در داخل قلاب [] بر متن افزوده شده، ما پیشنهاد استاد فیاض را جزو متن به حساب آورده‌ایم و برای رفع سرگردانی دانشجویان همه جا قلاب را حذف کرده‌ایم. در عوض ترجمه سنوات عربی را داخل قلاب بر متن افزوده‌ایم تا در توضیحات ناگزیر نباشیم جای خاصی بدان اختصاص دهیم.

چون در انتخاب بخشهای شانزده‌گانه و پاره‌های هر بخش، هم جنبه ادبی کار را در نظر داشته‌ایم و هم جهت تاریخی آن را، به همین ملاحظه توالی بخشها بر اساس اصل کتاب بیهقی،

که بر اساس ترتیب تاریخی مطالب تنظیم شده است. عناوین بخشها و زیربخشها و حکایتها کلاً از ماست، که اغلب با توجه به محتوای هر مطلب از داخل خود آن انتخاب شده است. در آغاز هر بخش شماره صفحات اصل کتاب را هم آورده‌ایم تا پیدا کردن آن برای خوانندگان آسان باشد.

برخلاف دیگر گزیده‌ها، که به اعلام تاریخی و جغرافیایی کتاب کمتر اهمیت داده‌اند، از توضیحی مختصر در مورد اسمهای اشخاص و نام جایهایی که فایده‌ای بر آن مترتب بوده خودداری نکرده‌ایم. البته نامهای تاریخی و جغرافیایی مشهور مانند: محمود، مسعود، امام رضا(ع)، نیشابور، بخارا، مرو، و همچنین جایها و اشخاص نه چندان مهم به لحاظ اختصار از این قاعده استثنا شده‌اند.

برای رفع ابهامهای تاریخی، هر جا لازم بوده توضیحاتی روشن‌تر پیرامون مسائل قبل یا بعد از آن، در نهایت اختصار آورده و عنداللزوم خواننده را به منابع تاریخی مستند ارجاع داده‌ایم. موارد قابل توضیح را در هر بخش جداگانه و به صورت مسلسل شماره گذاری کرده‌ایم. هر توضیح عموماً در سرتاسر کتاب یکبار آمده و در پایان، تمام نامها، واژه‌ها، عبارات و اشعار عربی توضیح شده به صورت الفبایی فهرست گردیده است و شماره بخش و نمره‌ای که ذیل آن برای این کلمه توضیحی آمده، جلو آن قرار گرفته است. بنابراین خواننده هر جا به اسم یا کلمه‌ای قابل توضیح برمی‌خورد می‌تواند با کمک این فهرست راهنما توضیح مورد نظر را پیدا کند. در بخش توضیحات از ذکر زیباییهای ادبی و موارد دستوری و سبکی لازم‌البتّه کوتاهی نشده است. در توضیح واژه‌ها تنها به معنایی که در متن بیهقی مراد بوده است نظر داشته‌ایم.

در رسم الخط، نقطه گذاری و پاراگراف بندی کتاب حق تصرف را برای خود محفوظ داشته‌ایم؛ گذشته از عرف و عادت، بیشتر تسهیل کار خواننده مورد نظر بوده است. در مقدمه با حوصله و اعتقاد بیشتری به زندگی، اندیشه و روزگار بیهقی پرداخته‌ایم؛ به ویژه پاره‌ای تأکیدهای روشن‌گر تاریخی را لازم دانسته‌ایم و گمان می‌کنیم این مقدار آگاهی برای خواننده تاریخ بیهقی سودمند باشد.

امیدواریم حاصل کوششی که صمیمانه برای تدوین این دیبای خسروانی، به کار گرفته‌ایم مطلوب نظر استادان ارجمند، دانشجویان کوشا و عموم خوانندگان صاحب دل قرار گیرد.

یا حقی - سیدی

مشهد ۷۳/۱/۲۰

دمی با بوالفضل بیهقی

خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، مؤلف تاریخ بیهقی به سال ۳۸۵ هجری قمری در روستای «حارث‌آباد» بیهق ولادت یافت.^۱ حارث‌آباد در دو فرسنگی جنوب شهر سبزوار قرار دارد، تکیه داده به کوه و افتاده در بیابانی کویر مانند با حدود یکصد و پنجاه خانوار جمعیت؛ بی‌هیچ باغ و درخت و کشت و برزی، مگر سبزی جنگل مصنوعی «گز»ی که برای مقابله با توفان‌شن در حد فاصل حارث‌آباد تا رودخانه «کال‌شور» احداث شده است. اهالی سبزوار، همچنین مردم حارث‌آباد، آن را «حاری ثوه / هیتوه» تلفظ می‌کنند. حارث‌آباد کم‌آب و به‌ظاهر فقیر در اصل مردمی کاری و کوشا و ثروتمند دارد، که در گذشته عموماً به دامداری می‌پرداختند و اکنون بیشتر به «کامیون‌داری» اشتغال دارند.

بیهقی خود از روستای زادگاهش سخنی به‌میان نیاورده است، اما از اشاراتی که در سالهای مختلف به سنّ خویش کرده^۲ برمی‌آید که سال ولادتش همان ۳۸۵ بوده است. از خانواده و روزگار طفولیت و نوجوانی وی اطلاع چندانی در دست نیست، جز این‌که نام پدرش «حسین» و از مردم بیهق بوده است. قراین حاکی از آن است که وی ابتدا در سبزوار و بعد از آن مدتی را در نیشابور به تحصیل گذرانده، تا این‌که در آدب وقت سرآمد شده و در ۲۷ سالگی به خدمت دیوان رسالت سلطان محمود غزنوی، به ریاست بونصر مشکان، درآمده است.

بیهقی خود ضمن شرح درگذشت استادش به سال ۴۳۱ نوشته است که «مرا عزیز داشت و نوزده سال در پیش او بودم عزیزتر از فرزندان وی...» (ص ۷۹۵). بنابراین، سال آغاز شاگردی بوالفضل نزد بونصر ۴۱۲ بوده است. بعید است که بیهقی پیش از آن هم به دستگاه غزنویان راه یافته؛ و اگر هم یافته دارای سمت مهمی بوده باشد. خود او تأکید دارد که در سالهای حدود چهارصد هجری به نیشابور بوده، بی‌آن‌که به غزنویان پیوسته باشد.^۳

از نوزده سال شاگردی و همشغلی بیهقی با بونصر مشکان، نه سال نخستینش با

روزگار سلطنت محمود (فوت ۴۲۱) مصادف بوده و ده سال بعدی آن بکلی در دوره سلطنت مسعود (حکومت ۴۲۱ تا ۴۳۲) گذشته است.

پس از آن که بونصر درگذشت، «بوسهل زوزنی» به ریاست دیوان رسالت رسید؛ و چون بیهقی «لختی شرارت و زعارت» وی را دریافته و دیده بود که ضد بونصر مشکان است، رقعتی به امیر مسعود نوشت «چنان که نویسند در معنی استعفا». و گفت که «بونصر قوتی بود پیش بنده، و چون برفت بنده را هم قوتی که در دل بود برفت. اگر رای عالی بیند بنده به خدمت دیگر مشغول شود» (ص ۸۰۰). اما سلطان استعفای او را نپذیرفت و به بوسهل پیغام فرستاد که: «بوالفضل شاگرد تو نیست، او دبیر پدرم بوده است و معتمد. وی را نیکو دار، اگر شکایتی کند همداستان نباشم» (ص ۸۰۱).

بدین گونه کار بیهقی بر نظام بود و این استادش نیز وی را «سخت عزیز می داشت و حرمت نیکو می شناخت، تا آن پادشاه برجای بود». پس از شکست دندانقان، امیر مسعود زمانی بر بوسهل خشم گرفت و در ماه ذی حجه همان سال یعنی ۴۳۱ او را به «بُست» فرستاد. در آن میان بیهقی به خلیفتی و نایبی بوسهل عملاً ریاست دیوان رسالت را برعهده داشت (ص ۸۷۸)، تا این که مسعود در ماه ربیع الاول سال ۴۳۲ عازم هند گردید (ص ۹۰۰) و دو ماه بعد به سبب شورش غلامانش کشته شد و کارها از لونی دیگر گشت.

در زمان کوتاه امیری محمد، و نیز طی نه سال سلطنت مودود بن مسعود (۴۳۲ تا ۴۴۱) بیهقی همچنان در دیوان رسالت مشغول و محترم بود. اما پس از آن که مودود درگذشت، در مدتی کوتاه چند امیر دیگر غزنوی به سلطنت رسیدند و پریشانی آن دولت به اوج رسید، تباهی حال بیهقی هم آغاز گردید.

بعد از مودود ابتدا فرزندی خردسال از وی به امیری برداشته شد که تنها پنج روز سلطنت کرد. پس از او فرزندی از آن مسعود به امیری نشست که امارت او نیز چهل و پنج روز بیشتر نپایید. آنگاه نوبت به عبدالرشید، خردترین فرزند بازمانده از سلطان محمود رسید، که در ماه رجب سال ۴۴۱ از حبس در آمد و بر تخت نشانده شد.^۴

در ابتدای سلطنت عبدالرشید ریاست دیوان رسالت با بیهقی بود^۵، اما کمی بعد حال وی رو به تباهی نهاد؛ چرا که بیهقی به عنوان رئیس دیوان رسالت از بدکرداریها و رفتار خودسرانه غلامی سرکش به نام «تومان» اظهار ناخرسندی می کرد، تومان بدان سبب از بیهقی نزد امیر به سعایت پرداخت و عاقبت اجازه یافت تا وی را فرو گیرد و خانه اش را غارت کند؛ پس از آن خود او را مقید ساخت و در قلعه بازداشت^۶. از آن پس هم قاضی غزنوی «او را از جهت مهر زنی» از قلعه به حبس خود برد. در آن میان، غلامی دیگر از غزنویان به نام «طغرل برار» مشهور به «مغور»

(بیهقی، ص ۹۳۶) بر عبدالرشید خروج کرد و او را بکشت و «حَدَم ملوک را به قلعه فرستاد»^۷، که ابوالفضل بیهقی هم از آن جمله بود. اما ایام امیری طغرل پنجاه و هفت روز بیشتر نپایید، زیرا غلامی به نام «نوشتگین زوبین دار» وی را بکشت (سال ۴۴۴) و دیگر بار «مُلک با محمودیان افتاد» و فرّخزاد بن مسعود به سلطنت نشست.

با جلوس فرّخزاد بر تخت سلطنت، بیهقی هم از حبس رهید و مشاور و معتمد و طرف رجوع سلطان گردید. اما دیگر هیچگاه شغل رسمی نپذیرفت^۸ و بطور جدّی در تدارک تدوین کتاب خویش برآمد و از سال ۴۴۸ به نوشتن «دیبای خسروانی» خویش آغاز کرد (بیهقی، ۸۶) و اثری چنین گرانقدر از خود برجای گذاشت.

در میانه کار وی بود که فرّخزاد به سال ۴۵۱ درگذشت و برادر او «ابراهیم بن مسعود» بر تخت نشست^۹. مقارن جلوس ابراهیم، که بیست سال از زمان مسعود می‌گذشت، بیهقی به سبب یادکرد بوسهل زوزنی و «بدآمدها» که از وی داشت، آن‌همه «نرم و درشت» را چنین بر قلم رانده است:

چون مسعود درگذشت «کار دیگر شد، که مرد (= بوسهل) بگشت. و در بعضی مرا گناه بود. و نوبت درشتی از روزگار در رسید و من به جوانی به قفص باز افتادم، و خطاها رفت تا افتادم و خاستم. و بسیار نرم و درشت دیدم و بیست سال برآمد و هنوز در تبعیت آنم...» (ص ۸۰۱).

واپسین سالهای عمر بیهقی، که تا صفر سال ۴۷۰ پایید^{۱۰}، همه در روزگار امیری ابراهیم بن مسعود گذشت، و علی‌الاصول تمامی آن مدت را به تحریر کتاب خویش اشتغال داشت تا این که در همان غزنه درگذشت، بی آن‌که خبری از گور جایش برجای مانده باشد، رحمة الله علیه.

زمان و عرصه تاریخ بیهقی

یکی از سؤالیهای مهم درباره تاریخ بیهقی، که تنها بخش میانی آن به دست ما رسیده، این است که: محدوده تاریخی این اثر گرانقدر چه سالهایی از حکومت غزنویان را دربرمی‌گرفته است؟

آنچه اکنون با نام «تاریخ بیهقی» برجای مانده با برگهایی از مجلد پنجم آغاز و به مجلد دهم ختم می‌شود و محدوده کار آن عبارت است از شرح حوادث بعد از مرگ سلطان محمود (سال ۴۲۱) تا فرار سلطان مسعود به هند (۴۳۲)، به اضافه «باب خوارزم» از زمان سلطنت محمود. از سخن مؤلف نیک پیدا است که اثر او پیش و پس از قسمت موجود بخشهای دیگری هم داشته است. در نگاه نخست آغاز و انجام کار بدرستی معلوم نمی‌شود. اما با اندکی دقت

می توان یقین کرد که سال ۴۰۹ هجری قمری ابتدای تاریخ بیهقی، و پایانش اندکی پیش از درگذشت مؤلف یعنی زمان سلطنت ابراهیم ابن مسعود (۴۵۱ تا ۴۹۲) بوده است.

ابوالحسن علی بن زید بیهقی مشهور به «ابن فندق» و نویسنده تاریخ بیهق، که به سال ۴۹۰ در روستای «شِشْتَمَد» بیهق در مجاورت حارث آباد متولد شده، در این باب نوشته است:

«تاریخ ناصری از اول ایام سبکتگین تا اول ایام سلطان ابراهیم روز به روز تاریخ ایشان را بیان کرده است، و آن همانا سی مجلد منصف زیادت باشد. از آن مجلدی چند در کتابخانه مهد عراق - رحمهما الله - و مجلدی چند در دست هر کسی، و تمام ندیدم»^{۱۱}.

سخن ابن فندق به چند دلیل نمی تواند به تمامی صحیح باشد؛ نخست آن که به تصریح خود بیهقی وی تاریخ غزنویان را از سال ۴۰۹ آغاز کرده؛ آن جا که نوشته است:

«این حالها استاد محمود و راق سخت نیکو شرح داده است در تاریخی که کرده است در سنه خمسین و اربعمائه، چندین هزار سال را تا سنه تسع و اربعمائه بیاورده و قلم بداشته، به حکم آن که من از این تسع آغاز کردم. و این محمود ثقه و مقبول القول است، و در ستایش وی سخن دراز داشتم و تاده پانزده تألیف نادر وی در هر بابی دیدم» (ص ۳۴۲).

دیگر این که، بنا به شرحی که گذشت چون بیهقی متولد سال ۳۸۵ بوده و از ۲۷ سالگی (یعنی سال ۴۱۲) به شاگردی دیوان رسالت محمود غزنوی درآمده، نمی توانسته است تاریخ «اول ایام سبکتگین را» (۳۶۷) برای العین «روز به روز» گزارش کند. اگر بیهقی حوادث سالهای پیش از ۴۰۹ را رسماً در مجلدات اولیه کتاب خود نقل کرده بود دلیلی نداشت تا بار دیگر اهم آن حکایات و روایات را در مجلدات بعدی نیز بیاورد.

نکته قابل توجه این که، بیهقی از آن جهت تاریخ خود را از سال ۴۰۹ آغاز کرده که پیش از وی «عُتَبی» نیز در کتاب مشهور تاریخ یمینی وقایع مربوط به روزگار اولیه غزنویان را تا سال ۴۰۹ نوشته بود. با این همه، بیهقی به مناسبت موضوع نه تنها به مهمترین حوادث تاریخ غزنویان تا سال ۴۰۹ اشاره کرده، بلکه حتی برخی از اهم حوادث ایران بعد از اسلام را، که محل وقوع آن عمده خراسان و ایران شرقی بوده، نیز در کتاب خود آورده است. احتمالاً همین اشارات سبب گردیده تا بعضی، از جمله ابوالحسن زید بیهقی، پندارند که بوالفضل بیهقی تاریخ غزنویان را از اول عهد سبکتگین یکسره گزارش کرده است. حال آن که به تصریح خود وی تاریخ اولیه غزنویان را دیگران به رشته تحریر درآورده اند:

«و آن افاضل که تاریخ امیر عادل سبکتگین را - رضی الله عنه - براندند از ابتدای

کودکی وی تا آنگاه که به سرای البتکین افتاد - حاجب بزرگ و سپاه سالار سامانیان - و کارهای درشت که بر وی بگذشت، تا آنگاه که درجهٔ امارت غزنین یافت و در آن عزّ گذشته شد و کار به امیر محمود رسید، چنان که نبشته‌اند و شرح داده، و من نیز تا آخر عمرش نبشتم. آنچه برایشان بود کرده‌اند، و آنچه مرادست داد به مقدار دانش خویش نیز کردم تا بدین پادشاه بزرگ [مسعود] رسیدم... و غرض من آن است که تاریخ پایه‌ای بنویسم و بنایی بزرگ افراشته گردانم چنان که ذکر آن تا آخر روزگار باقی ماند» (ص ۱۱۱).

چون «عوفی» هم در چند مورد حکایت‌هایی به نقل از بخشهای «ناصری» کتاب بیهقی آورده است، به سبب این که سبکتگین به «ناصرالدین»^{۱۲} و مسعود به «ناصر دین الله»^{۱۳} ملقب بوده‌اند می‌توانسته است برای بعضی این گمان پدید آید که غرض از «تاریخ ناصری» تاریخ عهد سبکتگین بوده است، در حالی که عوفی در دو موضع که از «بخشهای ناصری» تاریخ بیهقی یاد کرده در اصل حکایات مربوط به زمان سلطان مسعود و بعد از آن را نقل کرده است.^{۱۴}

البته در تاریخ بیهقی حکایات و حتی فصل‌هایی چون «باب خوارزم» هست که از نظر تاریخی به پیش از سال ۴۰۹ مربوط است. ولی بیهقی این‌گونه اخبار را از قول دیگران و معمولاً با عباراتی نظیر: «چنین خواندم در...» و «چنین شنوادم از...» آغاز کرده است. مثلاً باب خوارزم از قول استاد ابوریحان بیرونی^{۱۵}، و دوران کودکی مسعود از «خواجه عبدالغفار» روایت شده است.^{۱۶}

بنابر آنچه گذشت، تردیدی نمی‌ماند که تاریخ بیهقی از حوادث مربوط به سال ۴۰۹ در زمان سلطنت محمود غزنوی آغاز شده و تا زمان سلطان ابراهیم و کمی پیش از درگذشت مؤلف (۴۷۰) یعنی شرح حدود نیم قرن از تاریخ غزنویان ادامه یافته است.^{۱۷}؛ خود بیهقی هم ضمن تحریر کتاب خویش در سالهای حدود ۴۵۱، به پنجاه سال یاد شده چنین اشاره کرده است:

«و اگر از خوانندگان این کتاب کسی گوید که این چه درازی است که بوالفضل در سخن می‌دهد؟ جواب آن است که من تاریخی می‌کنم پنجاه سال را که بر چندین هزار ورق می‌افتد، و در او اسامی بسیار مهتران و بزرگان است از هر طبقه، اگر حقی به باب همشهریان خود هم بگزارم... باید که از من فراستانند» (۲۵۰).

متأسفانه از آن تاریخ پنجاه ساله و چند هزار ورقی آنچه باقی مانده عمدهٔ وقایع ده‌سالهٔ سلطنت مسعود غزنوی است (۴۲۱ تا ۴۳۱)، به همین جهت به تاریخ مسعودی هم نامبردار گردیده است.

بیهقی، تاریخ یا حماسه؟!

چرا تاریخ بیهقی چنین دلنشین و تأثرانگیز و خردپذیر از کار درآمده است؟ کتاب بیهقی بدون تردید متنی «تاریخی»، یعنی واقعی است و نه اثری خیال پردازانه. اما آیا هر اثر تاریخی حتی اگر با قلمی شیوا و فاخر نوشته شده باشد می تواند تا بدین حد قله نشینی کند؟

تأثیر کلام و پیام بیهقی در چیست؟ در مضمون کتاب، در جادوی زبان، در اعتقاد و اخلاصی که نویسنده از خود به خرج داده، یا در هر سه مورد توأماً؟ کتاب بیهقی آیا بیشتر تاریخ است یا ادب، «خسروانی» است یا «پرنیانی»؟ و اصلاً چرا بیهقی مورخ، کتاب خویش را «دیبای خسروانی» خوانده است؟ آیا می توان گفت که او با این نامگذاری اثر خویش را متنی «تاریخی - ادبی» دانسته، که تاریخی حماسی و پر اوج و نشیب را با قلمی زیبا و زبانی باشکوه و پرنیانی روایت کرده است، و «بنایی بزرگ افراشته چنان که ذکر آن تا آخر روزگار باقی بماند»^{۱۸}؟

هر چند از میان آثار ادبی ایران به سادگی نمی توان یکی را برگزید و با تاریخ بیهقی سنجید، اما شاهنامه فردوسی گویی خود «دیبای خسروانی» دیگری است که بنا به دلایلی با تاریخ بیهقی قابل مقایسه است. اتفاق را مشابهتهای زیادی میان زمان، زندگانی و شخصیت حکیم توس و فرزانه بیهق وجود دارد، که محتوا و چگونگی اثر آن دو گرامی را به هم نزدیک می کند: قُرب زمان، خردگرایی و خردمندی، تلخکامی، عفت کلام و نجابت جان از آن جمله است. بویژه «تلخکامی» و «دردمندی» که وجه مشترک غالب بزرگان تاریخ و ادب حماسی و عرفانی ایران است، با جان و تن فردوسی و بیهقی بیش از دیگران درآمیخته است، آنچنان که گویی در سراسر زمان تحریر آثارشان کمتر شیرین کام بوده یا لبخند شادی بر لب داشته اند.

در توجیه این همه، می توان گفت که فردوسی و بیهقی در دو سوی برهه ای از زمان قرار دارند که تاریخ ایران از اوج آزادی و شکوه و خردگرایی به نشیب بندگی و بی نوایی و جهل روی داشته است. زمانی که فردوسی توسی با نظم شاهنامه، به منظور زنده کردن تاریخ باشکوه پیشین ایران، غم تیره روزی قریب الوقوع این سرزمین را می خورده است بیهقی پا به عرصه هستی نهاده تا آینده ای را که فردوسی پیش بینی می کرده تجربه کند. چنین است که میان این دو اثر شباهتی کم نظیر جلب توجه می کند و شگفتا که فردوسی شاعر اثر خویش را «کاخ نظم بلند»ی خوانده است بی گزند از «باد و باران» ایام، و بیهقی مورخ «دیبایی خسروانی» که «ذکر آن تا آخر روزگار» بماند!

در معرفی آن برهه حساس تاریخ ایران، که فردوسی و بیهقی در دو سوی آن ایستاده

بودند، می‌توان گفت: دورانی که فردوسی سالهای واپسین آن را دریافته بود در قیاس با سایر ادوار تاریخ ایران دورانی بود درخشان، توأم با رفاه و ثروت، امنیت، مدنیت و رواج علم و دانش، رونق داد و ستد و تجارت و مردم‌گرایی و آزادگی، که خردمندی و خردگرایی از بارزترین ویژگیهای آن به‌شمار می‌رفت.

دوران سامانیان که با امرایی چون «نصر بن احمد»، سردارانی چون ابومنصور عبدالرزاق توسی، وزرایی چون بلعمی و جیهانی و شاعرانی همانند شهید بلخی و رودکی نامبردار و بلندآوازه شده است، متأسفانه چنان زود در هم پیچیده شد که حکیم فرزانه توس از میانه عمر انحطاط آن را با چشمان خود می‌دید. از آن پس و تا یک سده بعدتر آنچه گذشت عبارت بود از: بر باد رفتن آن همه شکوه و افتخار به سبب شورش غلامان زرخرید، تشکیل دولتی نیرومند از غلامان غزنه، پیدایش دولتی غریبه و نورسیده در ماوراءالنهر با نام «آل افراسیاب»، و در نتیجه بر باد رفتن عظمت فرهنگی سامانیان، قربانی شدن فرزنانگان و عاقبت‌اندیشان ایرانی به سبب کینه‌ها و بیگانه‌جوییها، فرصت‌یابی مجدد خلافت رسوای عربی در دستگاه نورسیدگان ترک، مهاجوری فرهنگ و نگرش ایرانی در لابلای اوراق کتابهای غبار گرفته؛ و از آن برتر جهانجویی هوسمندان این نسل نورسیده برای از میان برداشتن بقایای خاندانهای ایرانی تبار و فرهنگمداری چون سامانیان و صفاریان و آل زیار...، و از آن پس درنده‌خویی و به‌جان یکدیگر افتادن و فروگیری برکشیدگان و نوخاستگان و گماشتن مشرفان و جاسوسان بر یکدیگر و همه مردم.

پیداست که حاصل چنان دورانی جز بیمناکی و بی‌اتکایی و بدبینی، و در نهایت هم‌قدمی با فرهنگی متزلزل و بدفرجام نمی‌تواند بود؛ که پدر از پسر بیمناک و در هراس باشد و پسر از پدر بد دل و ناخشنود.

پیامدهای ناگوار آن دوره پراضطراب، که برای نخستین بار در دامن تاریخ ایران تجربه می‌شد، عبارت بود از رواج تزلزل و تزویر، شناور شدن مفاهیم و معانی و شکستن حریم کلمات در ورطه استبداد، بی‌بنیانی فکر و اندیشه و افتادن افکار در دامن ناامنی و ناسپاسی؛ تا هر کس تنها در اندیشه آن باشد که گلیم خویش را از توفان حوادث و کینه‌کشیهای بدفرجام بدر برد و از انبوه توطئه‌های سیاسی و اجتماعی حاکم به سلامت بگذرد؛ همان‌که فردوسی هوشمند طلیعه فساد و ناامنی و خویشتن خواهی ناشی از آن را از زبان رستم فرخزاد برای سالهای چهارصد تاریخ ایران این‌گونه تصویر کرده است:

کزین تخمه گیتی کسی نشمرد

نژادی پسدید آید اندر میان

برین سالیان چارصد بگذرد

از ایران و از ترک و از تازیان

سرخنها بکردار بازی بود	نه دهقان نه ترک و نه تازی بود
بمیرند و کوشش به دشمن دهند	همه گنجها زیر دامن نهند
همه چارهٔ ورزش و سازِ دام	نه جشن و نه رامش نه کوشش نه کام
بجویند و دین اندر آرند پیش ^{۱۹}	زیان کسان از پی سود خویش

درست در همان سالهای حدود چهارصد هجری که فردوسی تکیده و هفتاد ساله، نالان و ناتوان قلم از کار نظم حماسهٔ ملی ایران فرو می‌نهاد، بیهقی نوجوان در نیشابور چشم تجربت می‌گشود تا نخستین خاطرات خویش را از عصر غزنویان به صحیفهٔ ضمیر بسپارد. در همان سالها بود که «ابوالقاسم قوَاد رازی» به پاداش خدمتهای قوَادانهٔ خود به غزنویان «دستار و عنایت‌نامه» دریافت می‌کرد، و بوالفضل پانزده ساله می‌شنید که قاضی خردمندی از نیشابوریان با طنزی تلخ به آن «قوَادِ غاشیه‌دار» می‌گفت: «ای بوالقاسم! یاددار: قوَادی به از قاضی‌گری»^{۲۰}!

بنا بر آنچه از قضاوت بیهقی دربارهٔ ابتدای کار غزنویان برمی‌آید، وی و سایر همگان و حتی استادش بونصر در آن زمان چندان متأسف و نومید و بانسل پیشین در بدگمانی همدل و هم‌رای نبوده‌اند. اما وقتی حدود سی سال از این تجربه‌اندوزیها گذشت، فریاد کسانی چون بونصر برآمد که: «خواستمی که مرده بودمی تا این روز ندیدمی!»^{۲۱}، و یا: «خاک بر سر آن خاکسار که خدمت پادشاهان کند، که با ایشان وفا و حرمت و رحمت نیست!»^{۲۲}.

از کتاب بیهقی نیک برمی‌آید که وی و دیگر دولتمردان غزنوی، جز آن‌که سلطان محمود را «جباری ناصواب گوی» می‌دیده که در برابر صواب‌گویی دیگران «در خشم می‌شده و مشغله می‌کرده و دشنام می‌داده»، عیب بزرگ دیگری در او نمی‌دیده‌اند؛ حتی وی را «حرون و دوراندیش» نیز می‌یافته‌اند^{۲۳}، در نتیجه با آرامش خاطر برای سلطانی چون محمود قلم می‌زده و تدبیر می‌رانده‌اند. اما چون نوبت به «میوهٔ آن شکوفه»^{۲۴} یعنی مسعود رسیده است دریافتند که او «سلطان مستبَدی» است «ناندیشیده»^{۲۵}. و از همان زمان گویا آن «نقشِ ناخوش» که پیشتر پیران خردمندی چون فردوسی در «خشت خام» زمانه می‌دیده و سالیان درازی مردم ایران را از بیرون افتادن آن برحذر می‌داشته‌اند، در این زمان بوضوح بر آیینۀ تجربت ایام افتاده بوده است، تا بیهقی و بیهقی‌سیرتان نیز بعینه ببینند و متنبه گردند.

سلطان مسعود غزنوی در بحبوحهٔ پریشانی مُلک، به سبب تهاجم ترکمانان، راه غزو هند و فتح بی‌اهمیت «قلعهٔ هانسی» را در پیش می‌گیرد و چون نامه‌هایی حاکی از پریشانی عراق و خراسان درمی‌رسد به رئیس دیوان رسالتش می‌گوید: «نامه بنویس به وزیر، و این نامه‌ها درج آن نه... که ما سر این نداریم»^{۲۶}! و نیز پس از شکست از ترکمانان در دندانقان مرو، وقتی دولتمردان

تازیک و در مانده او می پرسند که: چون خداوند به هند می رود ما را چه باید کرد؟ پاسخ می دهد: «اگر مخالفان (= ترکمانان) این جا آیند، بوالقاسم کثیر زر دارد بدهد و عارض شود و بوسهل حمدوی هم زر دارد وزارت یابد... مرا [هم] صواب این است که می کنم»^{۲۷}.

این همه و دهها مورد دیگر نشانه «بی تباری» غزنویان و بیگانگی آنان با منافع و مصلحت عمومی مردم ایران و این سرزمین با فرهنگ و تبار است. تخم این بی تباری و بی توجهی را هم محمود افشاندن بود، که می گفت:

«مردمان رعیت را با جنگ کردن چه کار باشد؟... به هر پادشاهی که قوی تر باشد و از شما خراج خواهد و شما را نگاه دارد، خراج بباید داد و خود را نگاه [باید] داشت»^{۲۸}!

اگر تردید کنیم که بیهقی در نوجوانی خود پیام فردوسی از زبان رستم فرخزاد، یا طنز تلخ قاضی نسابوری با بوالقاسم قواد را درک می کرده است، شک نباید داشته باشیم که وقتی او از میان اخبار رنگارنگی که در اختیار داشته نکته ای چون خبر زیر را از حوادث سال ۴۳۱ برگزیده و نقل کرده است، کمابیش می خواسته خبر از فاجعه ای بدهد که فردوسی آن را پیش بینی می کرده است: «بند جیحون از هر جانبی گشاده کردند، و مردم آمدن گرفتند به طمع غارت خراسان... و پیرزنی را دیدند یک دست و یک چشم و یک پای، تبری در دست! پرسیدند از وی که «چرا آمدی»؟ گفت: «شنودم که گنجهای زمین خراسان... بیرون می کنند، من نیز بیامدم تا لختی ببرم!» و امیر مسعود از این اخبار بخندیدی، اما کسانی که غور کار می دانستند برایشان این سخن صعب بود»^{۲۹}!

تأمل درد انگیز و خردمندان در تاریخ بیهقی به نیکی می نمایاند که بوالفضل قصد آن نداشته تا سخنی از آن لئون گوید که «احمقی هنگامه سازد... که خواب آرد نادانان را چون شب برایشان خوانند»^{۳۰}! بلکه برآستی در صدد بوده است تا «تاریخ پایه ای بنویسد، و بنایی افراشته گرداند» همچند «کاخ نظم بلند» فردوسی بزرگ.

دست کم باید بپذیریم که وقتی بیهقی در سالهای میانه سده پنجم و دور شدن از روزگار محمود و مسعود و مودود... در زمان فرخزاد و ابراهیم غزنوی تجربیات ۶۵ ساله خود را به قلم می آورده کمابیش دریافتی همپایه فردوسی، یا چیزی نزدیک به آن داشته است. در نتیجه می بینیم که اگر آن خردمند حماسه پرداز تجربیات خویش را با روایت بی آغاز اسطوره شروع کرده، تا با زبانی شاعرانه و حماسی اسطوره های باستان را به تاریخ عصر خویش پیوند زند؛ این پیر تاریخ نگار واقع نگر نیز تجربیاتش را به هیأت روایت تاریخ